

تربیت دینی از دیدگاه کانت

شهاب‌الدین مشایخی

عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

اشاره

مقاله حاضر در دو بخش تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد؛ بخش اول که متضمن بحثهای مقدماتی است، در این شماره عرضه می‌شود و بخش بعد که در برگزیده اصل بحث، یعنی تربیت دینی از دیدگاه کانت است، به همراه نقد آن در شماره بعدی مجله تقدیم می‌گردد.

مقدمه

یکی از مفاهیمی که امروزه دستخوش تفاوت دیدگاهها و تنوع نظرات قرار گرفته است، مفهوم تربیت دینی است. ابهام حاصل از انتظارات گوناگون در باب تربیت دینی بیش از آنکه ریشه در اصل مفهوم تربیت داشته باشد از اختلاف نظر در باب دین، منشأ و کارکرد آن ناشی می‌شود. از این رو، تربیت دینی نیز در کنار دیگر واژه‌ها و اصطلاحات متداول مانند علم دینی و فلسفه دینی دچار فراز و نشیبهای فراوانی شده است. بدیهی است ارائه چشم‌اندازی آشکار از تربیت دینی، منوط به ابراز نظر صریح در باب دین و ماهیت آن می‌باشد. این امر به

۱۲۰

حوزه و دانشگاه / ۲۲

نوبه خود می‌تواند ابهام موجود در مفهوم تربیت دینی را بزدايد و آشکارا هویت آن را در ضمن دیدگاه‌های گوناگون نسبت به دین ظاهر سازد. اولین اختلاف در باب تربیت دینی ناشی از دیدگاه الهیاتی و غیرالهیاتی به دین و مذهب است. بسیار اتفاق می‌افتد که برخی با تمسک به اصل ضرورت تربیت دینی از دیدگاه کسانی که به دین به عنوان یک ضرورت اجتماعی یا اخلاقی صرف نظر می‌افکنند و آن را از سرچشمه وحی و الهیاتی‌اش منقطع می‌سازند، در صدد ارائه شواهدی نو جهت تقویت بنیه‌های تربیت دینی بر می‌آیند، غافل از آن که اساس و جوهره دین بر مبنای برداشت انسانی، تفاوتی کامل با دین بر مبنای ارائه آن از طریق وحی دارد و هر آنچه در باب تربیت دینی بر مبنای اول مطرح می‌شود، قابل استفاده در فرایند تربیت دینی بر مبنای دوم نیست. بدین لحاظ، هرگونه روشنگری در باب اختلاف دیدگاه‌های تربیت دینی که ریشه در تفاوت‌های موجود در تفکر دینی دارد، می‌تواند ما را در تمایز هر یک از آن دو رویکرد و رفع ابهام و عدم اختلاط بین آن دو رهنمون سازد. مقاله حاضر با درک لزوم شفاف نمودن چنین تفاوت‌ها و تمایزاتی اقدام به ارائه دیدگاه‌های یکی از فیلسوفان متبحر و مؤثر در روند ارائه مفهومی خاص از دین، یعنی دین اخلاقی، کرده است. کانت که با بیان نظر خود در باب دین در صدد ارائه چارچوب خاصی برای تربیت دینی است، می‌تواند نمونه‌ای مناسب برای بسیاری از دیدگاه‌های مشابه نسبت به دین، در زمانهای پس از خود قرار گیرد. بدیهی است تمایز کامل بین دیدگاه کانت نسبت به تربیت دینی با دیگر دیدگاه‌هایی که ریشه در ادیان و حیانی دارند، هرگونه بهره‌برداری احساسی و غافلانه از وی به نفع دین و تربیت دینی را بیحاصل و در برخی موارد ناسازگار با ارکان دین و حتی دورکننده از اهداف آن می‌کند.

قبل از شروع بحث پیرامون تربیت دینی از دیدگاه کانت لازم است موضوعاتی چند به عنوان زمینه بحث مورد توجه قرار گیرد. این موضوعات که عبارتند از تلقی کانت از انسان، دین و تربیت، به نحوی غیر قابل انفکاک به یکدیگر وابسته‌اند. هرگونه دیدگاه تربیتی در فلسفه کانت منوط به نگاه وی به انسان و هر نوع اتخاذ موضع در باب تربیت دینی وابسته به طرز تلقی او از دین است. بنابراین، هر یک از موضوعات مذکور را به نحوی گذرا و قابل استفاده در بافت تربیت دینی از دیدگاه کانت مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) هویت انسان از نظر کانت

بحث پیرامون هویت انسان، آن هم از دیدگاه فیلسوف متبحری چون کانت، نیازمند پردازش مطالبی چند از نظام فلسفی او و نگاهی مستقل به موضوع بحث یعنی انسان در نوشتاری مستقل است.^(۱) آنچه اکنون به عنوان هویت انسان از دیدگاه کانت یا به عبارت دیگر، انسانشناسی مطرح می‌شود، صرفاً در بافت مباحث تربیتی و با هدف مشخص تعلیم و تربیت مدنظر قرار می‌گیرد. این درست مانند آن است که نگاه کانت به انسان از دیدگاه معرفت‌شناسی مورد توجه قرار گیرد. از این رو ما بیشتر به موضعی از انسانشناسی کانت می‌پردازیم که به نوعی در نتیجه‌گیریهای تربیتی و بالاخص تربیت دینی دخالت دارند.

۱. تربیت‌پذیری انسان

از نظر کانت انسان دارای ظرفیت و استعداد تربیت است. وی هرگز انسان را موجودی مضطر و غیر قابل تغییر نمی‌داند. از این رو، در جای جای فلسفه اخلاق و گفتارهای تربیتی او با مفاهیمی چون تکلیف، غایات انسانی، اختیار و آزادی، پیشرفت تدریجی به سوی هدف و همچنین مفاهیم تربیتی از قبیل تربیت منفی و مثبت، تأدیب، پرورش اخلاقی، بدنی، علمی و... مواجه می‌شویم.

مسئلاً هر یک از این مفاهیم در مجال اضطرار و اجبار که امیدی به تغییر انسان نمی‌رود، نمی‌توانند مفهومی محصل و منطقی داشته باشند. بنابراین، با اندک نگاهی به دیدگاه‌های کانت و ضوح این امر که انسان موجودی قابل تغییر و تربیت است، کاملاً آشکار خواهد شد.^(۲)

کانت با صراحت این مطلب را ذکر می‌کند که: «آدمی تنها مخلوقی است که به تعلیم و تربیت نیازمند است».^(۳) وی معتقد است انسان از رهگذر تعلیم و تربیت به سطح موفقیت نایل می‌شود و صرفاً تعلیم و تربیت است که رفتار انسان را در قالبی متناسب شکل می‌دهد.^(۴) از نظر کانت یکی از تفاوت‌های اساسی انسان و حیوان آن است که حیوان طبق غریزه (طرح منظم) قادر به استفاده از نیرو و تواناییهای خود است و بنابراین، نیازی به تربیت و پرستاری ندارد، برخلاف انسان که همواره باید برای رفتار خود برنامه‌ریزی کند و مواهب طبیعی را به تدریج و با سعی و تلاش خویش به چنگ آورد.^(۵)

کانت یگانه راه وصول به انسانیت را تربیت می‌داند^(۶) و برای این منظور حتی بحث‌های فلسفی پیرامون موضوع اخلاق را، علی‌رغم اشتهارش در معرفت‌شناسی و فلسفه اولی، به عنوان مهمترین امر مورد توجه قرار می‌دهد.^(۷)

۲. دو وجهی بودن انسان

انسان دارای دو جنبه وجودی است. جنبه طبیعی و جنبه عقلانی.^(۸) از جهت اینکه موجودی طبیعی است دارای یک سری کارکردهای خاصی است که مربوط به عالم طبیعت می‌شود و از جهت اینکه موجودی صاحب عقل است به عالم معقولات ربط می‌یابد.^(۹) انسان از آن رو که به جهان حس وابسته است نیازهایی دارد، و خرد او برای این کار وظیفه‌ای دارد که نمی‌تواند نادیده انگارد و آن توجه به جنبه طبیعت حسی و پرداختن به دستورهای عملی با نظر داشتن به سعادت این

زندگانی و حتی اگر ممکن باشد سعادت زندگانی آینده است، ولی با این همه او تا بدان حد حیوان نیست که نسبت به خرد خود اعتنایی نکند و آن را فقط چون ابزاری برای خشنودگر دانیدن نیازهای حسی به کار گیرد، زیرا اگر خرد برای همان هدفی باشد که سرشت جانوران برای آن است. داشتن خرد ارزش انسان را از جانوران و حشی بالاتر نمی‌برد.^(۱۰)

کانت معتقد است قرین بودن طبع با عقل در وجود انسان وی را از لوازمات حاصل از وجود منحصر هریک از آن دو دور می‌کند. بدین لحاظ، انسان مجبور نیست زیرا صرفاً موجودی طبیعی بشمار نمی‌آید که تمام فعالیت‌هایش تابع قوانین علی و از سر اجبار باشد. آدمی اگر یکسره محکوم به ضرورت علی بود، نمی‌توانست اراده خویش را برحسب آن تعیین کند. ممکن بود از تعارض بین وظیفه و خواهش نفسانی تجربه حاصل کند، اما نمی‌توانست برخلاف امیال و خواهشها به وظیفه خویش عمل کند، چه فقط همین خواهشها اراده او را موجب می‌شوند و به استثنای بعضی اصول کلی، که به مناسبت پاره‌ای غایات نسبی مورد توجه قرار می‌گرفت، هیچ اصل کلی دیگری برای وی متصور نمی‌شد.^(۱۱) از طرف دیگر، او موجودی صرفاً عاقل نیست که تمام رفتارش انطباق کامل با عقل داشته باشد و به عبارتی، نوعی وحدت رفتار و قانون بر او حاکم باشد، بلکه در وجود انسان یک حاکم و قانونگذار به نام عقل وجود دارد و یک مأمور و مجری به نام طبع. رفتار مجری می‌تواند برخلاف یا مطابق قانون ناشی از قانونگذار باشد. «موجود عاقل نه‌تنها تابع امر مطلق، بلکه آفریننده آن است. به عبارت دیگر، هر موجود عاقل نه‌تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند، بلکه خود مقنن است».^(۱۲)

کانت اذعان می‌دارد که هرچند سررشته انسانیت به دست عقل است و طبیعت از لواحق و عوارض انسان محسوب می‌شود،^(۱۳) اما تحقق

انسان کامل در گرو به کارگیری هر دو دسته از قوای روحی وی است. به عقیده کانت، اگر بناست اصلی در اخلاق مستقل از خواهشها و مقاصد ناشی از آنها باشد، باید از سرچشمه‌ای بیرون از هرگونه زنجیره علت و معلول نشأت بگیرد. انسان از جهت اینکه موجودی عاقل است باید خاستگاه چنین اصلی تلقی شود.^(۱۴) انسان همانطور که دارای خواسته‌های عقلانی است تمایل به امور جسمانی نیز دارد.^(۱۵) بدین لحاظ، از نظر کانت انسان به دو نیمه تقسیم شده است، نیمی جسمانی (طبیعی - مادی)^(۱۶) و نیمی دیگر روحانی (معقول، علمی و...). رمز تحقق انسانیت توجه به تمایلات هر دو بخش از وجود وی است. همکاری کامل بین این دو دسته از قوای انسانی و شرکت عقل و احساس و عالم معنا و طبیعت در ساخت زندگی، یگانه عامل تحقق کمال برای انسان است. قابل توجه اینکه کانت در بعد تعلیم و تربیت کودک نیز کاملاً جوانب مختلف وجودی وی را مدنظر قرار می‌دهد و علاوه بر اینکه تربیت اخلاقی و عقلانی را وجهه همت خود قرار می‌دهد، تأکید بر تربیت بدنی و عملی را نیز از یاد نمی‌برد.^(۱۷)

۳. انسان و عقل

انسان در دستگاه فلسفی کانت موجودی عاقل و صاحب فهم تلقی می‌گردد، موجودی که تمام حیثیت وجودیش در گرو همین استعداد و توانایی است. کانت معتقد است انسان در عین حال که دارای یک توانایی بنام عقل است از دو حیث می‌تواند از این توانایی استفاده کند. گاهی استعداد عقلانی خود را در جهت شناخت واقعیت به کار می‌اندازد و گاهی از آن در جهت ایجاد واقعیت استفاده می‌نماید. به عبارت دیگر، عقل از نظر کانت یک واحد تلقی می‌شود که اطلاعات آن از یکدیگر متمایزند. عقل به دو طریق متفاوت به واقعیت تعلق می‌گیرد. گاهی صرفاً به آن و به مفهوم آن تعیین می‌بخشد و گاهی به

آن واقعیت یا فعلیت می‌دهد. در صورت اول عقل جنبه نظری دارد و در صورت دوم عقل دارای کارکردی عملی است.^(۱۸)

وجود عنصر عقل در انسان منشأ بسیاری از دیگر اوصاف و ویژگیها در او شده است. کانت سرچشمه اوصافی از قبیل: اراده، آزادی، اختیار، وظیفه‌شناسی و... را در کانون عقل جستجو می‌کند. همین که انسان به عنوان یک ذات معقول محسوب می‌شود خارج از دایره نظام علی طبیعت قرار می‌گیرد و از این جهت به عنوان یک موجود آزاد و مختار مطرح می‌گردد.^(۱۹)

از طرف دیگر موجودی که عاقل است خود غایت و مقصود خویش واقع می‌گردد. هرگز یک موجود عاقل نباید فراتر از عقل به جستجوی هدف و غایتی برآید. هر قاعده و قانون باید از چشمه جوشان عقل سرازیر شود.^(۲۰) تنها خرد عملی ما قادر به تشخیص نیک از بد است و لذا، تنها میزان در سنجش ارزش اخلاقی کردارهای ما همان قانون اخلاقی متخذ از عقل عملی است. او صریحاً در این باب می‌گوید: «به آسانی می‌توان نشان داد که خرد انسانی چگونه با در دست داشتن این قطب‌نما [عقل عملی] به خوبی می‌تواند در هر دو مورد نیک را از شر و درست را از خطا باز شناسد. به شرط آنکه چونان سقراط، بی آنکه کوششی برای آموختن چیزهای نو به کار بریم، کاری کنیم که خرد به اصل خود وفادار بماند.»^(۲۱)

عقل مطلق است که به انسان دستور می‌دهد و منشأ الزام او در قالب تکلیف قرار می‌گیرد و نه اموری مربوط به حس و تجربه. از این رو، نه لذت، سعادت و هیچ امر دیگری نمی‌تواند معیار فعل اخلاقی قرار گیرد. تنها عقل است که چهره انسانیت انسان را نشان می‌دهد، مادامی که به نفسانیت مشوب نشود. در این صورت است که ضمن دارا بودن احکام کلی، یعنی قانون، بر اعمال و رفتار انسان حاکم می‌گردد.^(۲۲)

کانت معتقد است برخی از امور هرچند قابل اثبات با عقل نظری نیستند اما نه تنها توسط عقل نظری نفی نمی‌شوند بلکه از طرف عقل عملی مورد اثبات نیز قرار می‌گیرند. از آن امور می‌توان اراده، اختیار و ابدیت انسان را نام برد.^(۲۳) بنابراین، کانت اعتقاد راسخ به آزادی، اراده، اختیار و ابدیت انسان دارد، اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که عقل عملی چگونه اقدام به اثبات این مقولات می‌کند. کانت از طریق اخلاقی بودن انسان این امر را ثابت می‌کند. او معتقد است قانون اخلاقی از این جهت ما را ناچار به فرض وجود آزادی می‌کند که مفهوم آزادی و مفهوم اصل اعتلای اخلاق کاملاً با یکدیگر متحد هستند. در این صورت است که می‌توان آزادی عملی را به عنوان استقلال اراده از هر چیزی غیر از قانون اخلاقی تعریف کرد.^(۲۴) از نظر کانت «امر اخلاقی این است که باید بکنی، اگرچه می‌توانی نکنی و «باید بکنی» غیر از این است که «مجبوری بکنی». مطیع فرمان هستی، اما فرمان خودی نه فرمان غیر یا موجبات خارجی، و قدرت داری که اطاعت نکنی چنانکه بسیار اتفاق می‌افتد که نمی‌کنی. همین فقره شاهد است بر این که انسان اراده دارد و همین توانایی انسان بر پیروی اوامر عقل، مختار بودن اوست. و آن وقت که اطاعت امر عقل نمی‌کند آزادی خود را از دست داده و مقهور طبع، یعنی عوارض و حادثات، شده و خود را گرفتار موجبات خارجی ساخته و به قول معروف نفس پروری کرده.»^(۲۵) کانت برای اثبات ابدیت نفس انسان نیز از عقل عملی استفاده می‌کند و معتقد است از آنجایی که نفس انسان به دنبال یافتن خیر، خود را مکلف به طلب کمال، یعنی خیر کل تام، می‌یابد باید همواره زمینه تحقق کمال مزبور را نیز بیابد، و چون دستیابی به آن در زندگانی دنیا و عمر کوتاه دنیوی ممکن نیست، زیرا در این مدت زمان کوتاه عقل انسان همواره در دست‌انداز طبع زمینگیر می‌شود پس حتماً برای نیل به عصمت و سعادت مطلق

باید نفس دارای خلود باشد تا پس از مرگ بتواند در مسیر حرکت به سوی کمال سیر کند.^(۲۶)

با توجه به آنچه ذکر شد نتیجه می‌گیریم انسان از نظر کانت به دلیل اینکه موجودی عاقل است فضیلت‌گرا و اخلاق‌گراست و چون موجودی اخلاقی است و همواره عقل عملی در او فعال است آزاد، مختار و در بند تکلیف است. دغدغه فضیلت‌طلبی و عصمت‌جویی در انسان هرگز او را رها نمی‌کند، اما جبر ناشی از طبیعت نفسانی وی را به سوی تن دادن به اجبارهای ناشی از تمایلات پست سوق می‌دهد. انسان برای نیل به عصمت و کمال مطلق و سیراب نمودن تشنگی فضیلت‌خواهی خود باید از قید طبیعت نجات یابد. در این صورت است که با دور کردن تن از خود و کنار زدن حجاب عقل، در جهان ابدیت به سوی فضیلت و عصمت پرواز می‌کند و از مزایای کمال مطلق بهره‌مند می‌شود.

همانطور که مشاهده می‌شود، التزام به عقل عملی در فلسفه کانت رمز تحقق هرگونه عملکرد ارزشی است. کانت به هیچ عنوان عقل عملی و احکام آن را به خارج استناد نمی‌دهد، بلکه تنها عقل را محور حکم و قضاوت قرار می‌دهد. بنابراین، همانطور که بعداً نیز خواهد آمد، در نظام فلسفی کانت هرگز معقولات دینی و ارزشی و رای احکام مستقیم عقلی دارای ارزش ذاتی نیستند. هرچند ممکن است بین احکام اخلاقی دین با احکام اخلاقی عقل تطبیقی حاصل شود اما هرگز حجیت ناشی از غیر عقل سازنده تکلیف و وظیفه نیست.^(۲۷) بدین لحاظ، عقل دارای نقشی محوری در بایدها و نبایدهای اخلاقی و تربیتی محسوب می‌شود.^(۲۸)

۴. خیر و شر در وجود انسان
همانطور که در مباحث قبل بیان نمودیم، از نظر کانت انسان دارای

عقل و طبع است. سؤالی که مطرح می‌شود این است: آیا عوامل خیر طلب و شر طلب در وجود او به صورت فعال نهاده شده است؟ آیا انسان دارای کششها و فعلیتهای خیرخواهانه و شرخواهانه است؟ به بیان دیگر، آیا خلقت اولی انسان یعنی فطرت او به نوعی دارای مبادی خیر یا شر است و یا هیچ‌یک در او به صورت فعال وجود ندارد؟ پاسخ اولیه به این سؤال آن است که انسان موجودی تک بعدی در جانب حرکت به سوی تمایلات طبیعی یا خواسته‌های عقلانی نیست بلکه زمینه حرکت به هر دو سو برای وی موجود است. کانت برخلاف بسیاری از متفکران سابق بر خود که نگاهی از سرحسن نیت به فطرت انسان داشتند و او را موجودی خیرخواه، خیر طلب و نیک‌سیرت می‌پنداشتند یا شرارت و نفسانیت را وجهه انسان قرار می‌دادند و او را موجودی بدسیرت و شر طلب می‌پنداشتند، هیچگونه جنبه ارزشی برای انسان در مرتبه خلقت و فطرت قائل نیست. او معتقد به وجود استعداد در انسان است، اما نه استعداد شر بلکه استعداد خیر. وی صریحاً در این باب می‌گوید: «مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است که آدمی خیر نهفته در طبیعتش را خود به ثمر برساند، گویی خدای تعالی، آدمی را چنین مورد خطاب قرار داده است: به دنیا در آی! ترا به هر گونه تمایل به خیر مجهز کردم.»^(۲۹) در این صورت سؤالی که مطرح می‌شود این است: مبنای این همه شرارت و ظلم و ستم در تاریخ بشریت چیست؟ از نظر کانت خداوند هرگز تمایل به شر را در وجود انسان قرار نداده است بلکه طبیعت انسان خیر طلب و خیرخواه است. هر آنچه سبب عدول از این طبیعت و خلقت اولیه شود موجب بروز شر در انسان می‌گردد. وی در این باره چنین می‌گوید: «مبادی شرارت را در وضع طبیعی بشر نتوان یافت، بدی تنها نتیجه عدم ضبط طبیعت است. در آدمی جز جوانه‌های خیر یافت نمی‌شود.»^(۳۰)

۵. انسان مسئول است

«انسان به عنوان اینکه از تکلیف خویش در عالم آگاه است، پدیداری نیست، بلکه ناپدیداری است؛ و شیئی نیست بلکه شخص است.»^(۳۱) نکته دیگر در باب انسان‌شناسی تربیتی از دیدگاه کانت بحث مسئولیت و پاسخگویی انسان در برابر اعمال و رفتار خویش است. قابل ذکر است مقصود از مسئولیت انسان صرفاً جنبه پاسخگویی او به اعمال و رفتارش نیست بلکه فراتر از آن مسئولیت او در رشد، پرورش و کمال‌یابی یا انحطاط و قرار گرفتن در سراسیمی سقوط نیز می‌باشد. بدین منظور، هرگاه بحث از مسئولیت مطرح می‌شود دو حیطة رفتارهایی که منجر به بروز تغییر در انسان می‌شود و نتایج حاصل از آن رفتارها مدنظر قرار می‌گیرد. کانت به تناسب نظام فلسفی خود در بعد اخلاقی، انسان را حاکم بر سر نوشت خود و بالمآل پاسخگو در برابر اعمال خویش می‌داند، زیرا آزادی، اختیار و تکلیف را جزء لاینفک مجموعه ابحاث اخلاقی به حساب می‌آورد. از این رو، نمی‌تواند انسان را مسئول انتخاب و گزینش خود نداند یا این انتخاب را در شکل‌دهی به هویت انسان مؤثر قلمداد نکند. وی این نکته را صریحاً متذکر می‌شود و می‌گوید: «مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که آدمی خیر نهفته در طبیعتش را خود به ثمر برساند.»^(۳۲) کانت معتقد است اگر چیزی در نهاد وجود آدمی به ودیعه گذاشته شده است صرفاً ماده‌ای خام و شکل نگرفته است که با اراده و اعمال انسان، شکل و قالب می‌یابد. این خود انسان است که باید استعدادهای خویش را شکوفا نماید و آنها را متجلی سازد. فعلیت‌بخشی به خیر نهفته در وجود او صرفاً با تمسک به انتخاب و عمل از جانب او میسر است. کانت در این باره می‌گوید: «آدمی باید تمایل به خیر را در خود توسعه دهد. حق تعالی خوبی را ساخته و پرداخته در وجودش نهاده است. آنچه به وی اعطاء فرموده تمایل به خیر است که از قانون اخلاقی

متمایز نیست. آدمی موظف است خود را اصلاح کند، ذهنش را بارور سازد و وقتی به گمراهی خویش پی برد، قانون اخلاقی را درباره خویش اجرا کند».^(۳۳)

در بعد پاسخگویی به اعمال و نتایج رفتار نیز کانت یگانه مسئول را انسان می‌داند و از این رو، معتقد است سعادت و شقاوت انسان تنها به خود او وابسته است^(۳۴) و هیچ عامل دیگری نمی‌تواند از جانب وی پاسخگو باشد.

(ب) مفهوم دین از نظر کانت

برای روشن شدن مفهوم دین از نظر کانت و اینکه وی چه دیدگاهی نسبت به دین داشته است، بحث را در محورهای زیر ادامه می‌دهیم.

۱. منشأ اعتقاد به دین

آیا کانت نیز مانند دیگر معتقدان به ادیان (از جمله مسیحیت) دین را نوعی پیش درآمد برای تمام اعمال و رفتار ارزشی انسان و راهنمای آن می‌داند؟ آیا او نیز التزام به اهداف از پیش تعیین شده توسط دین را یگانه الگوی رفتاری مورد پذیرش خود قرار می‌دهد؟ این سؤالات از مجموعه سؤالی است که وضوح آن در گرو دریافت دیدگاه کانت نسبت به دین و ریشه‌یابی اعتقادی آن است.

کانت همواره اعتقاد به دین را با اعتقاد به خدا مقرون می‌ساخت. وی احکام مربوط به کیفیت نضج و شکل‌گیری اعتقاد به خدا را در حوزه وجودی انسان به دین نیز سرایت می‌دهد. از این رو، هرگونه بحث پیرامون اعتقاد دینی به عنوان معرفتی پیشینی یا پسینی^(۳۵) در نظام فلسفی کانت منوط به کیفیت راهیابی اعتقاد به خدا در روح و جان انسان است. کانت رمز اعتقاد به خدا را در اثبات وجود وی جستجو می‌کرد، اما هنگامی که با تمسک به عقل نظری در صدد نیل

به این معنا برمی آمد بدون دستیابی به نتیجه، همچنان مایوس و محروم از کشف مقصود در حرمان و یأس نسبت به ناتوانی عقل نظری در اثبات وجود خدا فرو می رفت. تمام شاخصهای نظری که به نوعی در صدد اثبات عقلانی وجود خداوند بوده اند توانایی لازم را برای این منظور از دست داده اند. براهین موسوم به جهان شناسی، وجود شناسی و غایت شناسی هرگز به دلایل فنی نمی توانند ما را به یگانه عالم وجود^(۳۶) برسانند. مرکب عقل قدرت حمل این بار سنگین را ندارد. باید مرکب و وسیله ای دیگر اختیار کرد. کانت معتقد بود ما همواره در زندگی خود با فکر و ذکر خدا حشر و نشر داریم، او را وجودی متعالی و معیار تمام نیکبها می دانیم، دست بر دامان عظمت و علو او می زنیم، وجود خویش را به او وابسته و ابدیت روح خود را در جاودانی او جستجو می نماییم و راز کمال مطلق در جستجوی اخلاق برتر را در وجود او می یابیم. وی معتقد بود حال که نمی توانیم با عقل نظری به ساحت قدس الهی وارد شویم نباید گمان کنیم که دیگر راهی برای نیل به خداوند وجود ندارد. هرگز با حرمان از عقل نظری تمام راهها بر ما بسته نمی شود، بلکه راهی بس هموارتر و روشنتر در جلوی دیدگان ما به نام عقل عملی باز است. او همانطور که اثبات مفاهیمی همچون آزادی، اراده، اختیار و ابدیت انسان را منوط به دخالت عقل عملی می دانست راهیابی به مفهوم خدا و نیل به درک وجود متعالی او را نیز در گرو ورود عاملی توانا و شایسته، یعنی عقل عملی، می دید. البته باید دانست کانت هرگز وجود خدا را به طور مستقیم از طریق تمسک به عقل عملی اثبات نمی کند، بلکه همانند اثبات آزادی و ابدیت انسان، از طریق اخلاق اقدام به این امر می نماید. وی در این باره چنین می گوید: «بر ماست که در تحقق بخشیدن به خیر برین بکوشیم. به این جهت، باید همچنین وجود علتی را برای کل طبیعت اصل موضوع قرار دهیم و مسلم شماریم که غیر از خود طبیعت است و دلیل

متناسب بودن سعادت با اخلاق را در بردارد.»^(۳۷) استدلال کانت بر وجود خدا دارای مراحل است که به ترتیب عبارتند از: ۱- انسان تنها به شرطی قادر به ادای وظیفه است که مختار باشد؛ ۲- انسان تنها به شرطی قادر به رسیدن به مرتبه معصومیت است که نفس جاوید داشته باشد؛ ۳- انسان تنها به شرطی قادر به متحقق ساختن خیر برین است که خدا وجود داشته باشد.^(۳۸)

عقل نظری اگر توانایی بر یافتن خدا ندارد توانایی اقدام به نفی وجود او را نیز ندارد،^(۳۹) بلکه ما را در اعتقاد به وجودی که ماورای موجودات دیگر است، یعنی خدا، آزاد می‌گذارد، ولی حس اخلاقی ما را امر می‌کند که به آن معتقد باشیم.^(۴۰)

بدین لحاظ کانت وجود خدا را در ورای احکام عقل عملی، آن هم به عنوان تابعی از اخلاق و لازمی غیر قابل انفکاک از آن، به حساب می‌آورد. وی چون برای اصول اخلاقی جنبه ابدیت کلی و مطلق قائل است و آن را به عالم بالا مربوط می‌داند و از طرف دیگر به دلیل اینکه تأمین سعادت فردی را در دنیای فانی و محدود طبیعی غیر ممکن می‌داند، معتقد است برای تحقق اصول اخلاقی و معناداری آن وجود خداوند لازم و ضروری است، زیرا امور مطلق صرفاً از طریق وجود خدا معنا پیدا کرده و تحقق می‌یابند. از اینرو، وی در نهایت، وجود خدا را با بالاترین خوبیها توأم و مترادف می‌بیند. شیوه کانت در خداشناسی نوعی شیوه اخلاقی بود و از این جهت، خداشناسی وی به خداشناسی اخلاقی مشهور شده است.^(۴۱)

خدا به عنوان خیر برین و کمال مطلق یگانه محور اساسی در دین به حساب می‌آید. هرگاه نیل به جوهر و گوهر اساسی دین از طریق عقل و سپس اخلاق صورت پذیرد، می‌توان استنباط نمود که احکام دینی و قوانین مربوط به دین نیز صرفاً در چنین زمینه‌ای امکان رشد و مطرح شدن پیدا می‌کنند. از این نظر، کانت دین را تلاش اخلاقی

برای انسان عاقل قلمداد می‌گردد و هرگز دین عرفی را بر نمی‌تافت. کانت در مرحلهٔ اوّل، دین را به دو قسم تقسیم می‌نماید: دین وضعی و دین عقلی. او معتقد است دین وضعی براساس وحی و عقیده‌ای که به ما ابلاغ شده است و همچنین بر اساس وقایعی که در جریان تحقق و رشد آن دین اتفاق افتاده، استوار است و از این رو، ایمان به این دین را نوعی ایمان تاریخی به حساب می‌آورد. از طرف دیگر، دین عقلی به معنای دینی که براساس عقل استوار گشته است، مطرح می‌شود. این دین چون ریشه در عقل انسان دارد نوعی اتحاد و اتفاق را بر محور کانون خود به ارمغان می‌آورد.^(۴۲) از نظر کانت دین همان دین عقلی است، چراکه ارتباط دین با اخلاق در دیدگاه او منجر به وصول نهایی اخلاق به دین می‌شود.

از این روست که اخلاق، وسعت و گستردگی پیدا کرده و قدرت عظیمی را خارج از انسان در پی حمایت خود بسیج می‌کند. بنابراین، دین با اخلاق همپوشی و تطبیق پیدا می‌کند و بدین لحاظ دین از نظر کانت به دین اخلاقی مشهور شده است.^(۴۳)

اخلاق هرگز مبتنی بر دین نیست هرچند به آن منتهی می‌شود،^(۴۴) زیرا اخلاق از حیث اینکه مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان موجودی آزاد است که در عین حال خود را به وسیلهٔ عقل تابع قوانین لایشرط می‌سازد، نه محتاج مفهوم موجود دیگری بالاتر از انسان است برای اینکه تکلیف خود را بشناسد، و نه محتاج محرک دیگری غیر از خود قانون تا تکلیف خود را انجام دهد. اما از طرف دیگر، مسأله نتیجهٔ نهایی عمل اخلاقی و ائتلاف و سازگاری ممکن بین مراتب اخلاقی و طبیعی، نمی‌تواند از لحاظ عقل انسانی مورد بی‌اعتنایی واقع شود و سرانجام اخلاق ضرورتاً به دین منتهی می‌شود، زیرا راه دیگری برای حصول این ائتلاف و سازگاری جز طریق عمل الهی سراغ نداریم.^(۴۵) بنابراین دین یک امر پسینی است و نه پیشینی و به بیان دیگر،

کانت دین را بطور مستقیم به عنوان یک وظیفه تلقی نمی‌کرد. او معتقد به دین الهی نیست و در این باره صریحاً چنین می‌گوید: «دین قانون درونی ماست، تا به آنجا که اهمیتش از قانونگذار و داوری فوق بشری ناشی می‌شود. دین و اعمال اخلاق در قلمرو معرفت باری تعالی است.»^(۴۶) بنابراین تلقی، اگر مذهب به عنوان یک وظیفه قلمداد می‌گردد صرفاً در پرتو اخلاق و به واسطه مشروعیت و وظایف اخلاقی است که لباس وظیفه می‌پوشد. از این رو، نه تنها مذهب از راه اخلاق در جرگه وظایف وارد می‌شود، بلکه اخلاق اساس مذهب قرار می‌گیرد. نتیجه اینکه اعتبار امور اخلاقی به دستور خدایی نیست بلکه اخلاق خود نیز مانند وجود خدا دارای اعتباری عقلانی است. هم اخلاق و هم مذهب جزو امور مطلق محسوب می‌شوند؛ زیرا سرچشمه هر دو یکی است و آن خرد ناب.^(۴۷)

بطور خلاصه می‌توان از مجموع آنچه ذکر شد چنین نتیجه گرفت که هرچند کانت معتقد بود اخلاق ما را به سوی خدا رهبری می‌کند، اما دین و اعتقاد به خدا صرفاً یک معرفت پسینی در وادی خرد ناب عملی است. از این جهت، اگر انسان متجدد باید به صورت انسان بالغ زندگی کند، لازم است تمام قدرتهای غیر واقعی خارجی را از خود دور سازد و فقط تابع عقل خویش باشد. او به خدایی که ناصح آسمانی یا ایجاد کننده محرک برای او باشد، احتیاجی ندارد؛ باید به هرچه عقلش می‌گوید گوش فرا می‌دهد. وی صریحاً در این باره می‌گوید:

«از آنجا که اخلاق بر آزادی انسان مبتنی است و به علت همین آزادی است که انسان خود را در مقابل قوانین قطعی مکلف می‌داند، دیگر احتیاجی نیست که برای درک وظایف خود معتقد باشد که وجود دیگری در بالای او قرار دارد و همچنین برای انجام وظایف خود محرک دیگری غیر از قوانین لازم ندارد.»^(۴۸)

۲. کارکرد و اثر دین

با توجه به برداشت کانت از دین و اینکه دین مستقلاً سرچشمه احکام اخلاقی قرار نمی‌گیرد، چه اثر و کارکردی را برای آن می‌توان در نظر گرفت؟

همانطور که قبلاً مطرح شد کانت دین را در دو قالب وضعی و عقلی مطرح می‌کند. وی معتقد است دین وضعی دارای یکسری آثار و نتایج است و دین عقلی دارای آثار و نتایجی دیگر. از نظر او دین وضعی، یعنی دین الهیاتی، مستلزم یک نوع ایمان تاریخی است، ایمان به وقایعی که از قبل در تاریخ رخ داده است و صرفاً در حوزه آگاهی کسانی که در آن تاریخ زندگی می‌کنند کارساز و حیات‌آفرین است، از این رو، ایمان به چنین دینی به عنوان ایمان تاریخی هرگز نمی‌تواند ایمانی زنده و حیات‌بخش و نجات‌دهنده باشد. کانت هرگونه دعوت به ایمان تاریخی، ایمانی که همراه با کلیسا و کنیسه و محفوف به دستورات موجود در لوایح باشد، بر نمی‌تافت و این نوع اعتقاد را خرافی می‌پنداشت.^(۴۹) کانت همواره از آداب دینی‌گریزان بود و آدابی از قبیل دعا، اظهار عبودیت و پرستش، چه فردی و جمعی را بی‌ارزش تلقی می‌کرد و می‌گفت: دین حقیقی این نیست که بدانیم خدا برای نجات ما چه کرده است، بلکه این است که بدانیم ما چه باید بکنیم که شایسته نجات باشیم... در مورد لزوم آن، همه ممکن است مطمئن باشند بی آنکه احتیاجی به کتاب مقدس باشد. خود انسان از نظر اخلاقی مسئول خوب یا بد بودن خودش است. چه امری سبب اهمیت‌قائل شدن کانت برای دین و گرایشهای مربوط به آن شده است؟ یگانه ملاک در رویکرد دینی، تطبیق آن با اخلاق و میزان ابتدای آن بر اخلاق است. کانت می‌گوید: «اگر دین به اخلاق متصل نباشد، فقط به سعی در جهت جلب التفات تبدیل می‌شود. سرودخوانی، دعا، نماز و کلیسا رفتن فقط باید به مردم برای پیشرفت، نیروی تازه و

جرأت عطا کند یا این اعمال باید زبان حال قلبی ملهم از وظیفه‌شناسی باشد.»^(۵۰) بنابراین، مشاهده می‌شود اگر علقه و علاقه‌ای به برخی از آداب دینی وجود دارد نه به عنوان آداب صرف، بلکه زمینه‌ای برای رشد اخلاق و همدلی در سطح فردی و اجتماعی است. لذا او معتقد است هیچیک از این اعمال عبادی و آداب و رسوم دینی نباید به عنوان عمل صالح تلقی گردند، بلکه صرفاً تمهیداتی برای اعمال صالح قلمداد می‌گردند. خشنودی خداوند در گرو انجام مناسک خشک بدون دریافت و انعکاس تأثیر اخلاقی آن نیست بلکه مردم برای خشنودی خداوند راهی جز بهتر شدن ندارند.^(۵۱) کانت در این باره چنین می‌گوید: «هر چیزی، غیر از طریق سلوک اخلاقی، که انسان خیال می‌کند می‌تواند برای خشنودی خدا انجام دهد، توهم دینی محض و عبادت کاذب خداوند است.»^(۵۲) اعتقاد کانت به کتب آسمانی و آداب و رسوم ادیان در مقیاس سنجش اخلاق، مفهومی کاملاً متفاوت از ایمان تاریخی دارد. کانت بر اساس ابتدای دین بر اخلاق، معتقد است: «هر کتاب آسمانی را باید از روی ارزش اخلاقی آن سنجید و خود به خود نمی‌تواند حاکم و قاضی اخلاق شود. معابد و اصول دیانات تا آنجا ارزش دارند که به پیشرفت اخلاقی اقوام کمک کنند. اگر در دینی تشریفات و آداب بر روح اخلاقی آن بچربد، آن دین مضمحل خواهد شد.»^(۵۳)

اما جای این سؤال هنوز باقی است که اهمیت دین در دیدگاه کانت به چیست؟ واقعاً چرا لازم است عاملی به نام دین در زندگی ما نقش ایفا کند؟ آیا بدون دین و صرفاً با تمسک به عقل عملی، عقلی که زایش و تداوم زندگی اخلاقی ما را رهین توجه منحصر به خود می‌داند، نمی‌توان سرانجامی نیکو داشت؟

هرچند کانت دین الهیاتی (وضعی) را انکار می‌کند اما هرگز دینی را که بر اساس عقل عملی و اخلاق استوار شده است، ناکارآ و

غیر مؤثر قلمداد نمی‌کند. وی معتقد است دین وضعی؛ آنگاه که معتقدانش آن را از رهگذر عقل بدست آورده باشند با دین عقلی انطباق حاصل می‌کند. بنابراین، گسترش پایه‌های عقلی دین حتی می‌تواند دین و حیانی را که از قبل تحقق یافته است، مفید و ضروری برای نجات نوع انسان جلوه دهد.^(۵۴) از طرف دیگر، همانطور که بیان شد، رمز اعتقاد به خدا و دین در نظر کانت تمهید نوعی تضمین برای نیل انسان به سعادت کامل و وصول به خیر برین است. بنابراین احتیاج به دین از این جهت نیز مدنظر قرار می‌گیرد که چون انسان واجد قوه عقل و حس است و صرفاً با قوه ذاتی خود توانایی سیر در سعادت بیکران را ندارد و قادر نیست تا بی‌نهایت بر اراده نیک خود باقی بماند و در برابر تمایلات طبیعی مقاومت کند، ناچار نیازمند به مستمسکی قویتر از اراده ذاتی خود است و این امر غیر از دین و لطف الهی^(۵۵) نخواهد بود. بنابراین، دین نوعی امیدواری را در انسان احیاء می‌کند. اینجاست که فلسفه دین از نظر کانت ناظر به چگونه^(۵۶) زندگی کردن نیست بلکه اودین را در قالب نوعی احساس مثبت و نوعی امیدواری تبیین می‌کند. کانت جنبه‌های مهم فعالیت‌های انسان را در سه محور تشریح می‌کند.

۱- چه می‌توانم بدانم؟، ۲- چه باید بکنم؟ و ۳- چه امیدی باید داشته باشم؟.

او پاسخ به سؤال اول را در قلمرو ما بعد الطبیعه جستجو می‌کرد و پاسخ به سؤال دوم^(۵۷) را بر عهده اخلاق می‌گذاشت، اما سؤال سوم را نه عقل می‌تواند پاسخ دهند و نه اخلاق؛ تنها دین است که ما را به زندگی امیدوار و سعادت ابدی ما را تأمین می‌کند.

با توجه به مطالبی که بیان شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که کانت هرچند حاضر نبود کاملاً از دین غفلت نماید اما در عمل، دین او یک دین بدون خدا و در واقع دین فاقد پرستش نیروی ماوراء الطبیعه

بود. این دین براساس معیارهای انسانی شکل گرفته بود به نحوی که توسط همه، اعم از دیندار و بی‌دین قابل نیل و اجرا بود. از نظر کانت نقش دین در زندگی انسان صرفاً در قالب نوعی امیدواری به آینده‌ای در جهان دیگر مطرح است. انسانی که امکان وصول به کمال مطلق و خیر برین را هرچند در جهانی دیگر برای خود می‌بیند سعی در اخلاقی زندگی کردن و ایجاد مقدمات اخلاقی برای زندگی سعادتمندانه در آن جهان می‌نماید. حداکثر جاذبه دین تأثیر آن در سطح انگیزشی انسان است، اما این خود انسان است که باید بفهمد چگونه می‌تواند به انگیزش دینی و اخلاقی خود پاسخ دهد، و نه دین.

(ج) تربیت از نظر کانت

پس از بیان مقدماتی چند پیرامون محورهایی که ما را در فهم تربیت دینی از دیدگاه کانت یاری می‌رساند، نوبت به آخرین حلقه از بحثهای مقدماتی در این زمینه، یعنی بحث پیرامون خود تربیت از دیدگاه کانت، می‌رسد. قابل ذکر است ارائه بحثی کامل پیرامون فلسفه تربیت از نظر کانت احتیاج به نوشتاری مستقل دارد که مدنظر این مکتوب نیست. بنابراین، هرگونه بحث پیرامون فلسفه تعلیم و تربیت از نظر کانت صرفاً در قالب مقدمه‌چینی برای آخرین مرحله بحث، یعنی تربیت دینی، تلقی می‌شود. بدین لحاظ همانطور که دیگر ابحاث مقدماتی یعنی هویت انسان و مفهوم دین از نظر کانت صرفاً با هدف نیل به مقصود این نوشتار یعنی تربیت دینی تنظیم شده است، این بحث نیز با چنین دیدگاهی ارائه می‌گردد.

۱. تربیت امر انسانی است

چه کسی باید متکفل تربیت انسان شود؟ برنامه‌های تربیتی و فرازهای آن از سوی چه منبعی باید به انسان ارائه گردد؟ آیا آدمی خود

می‌تواند متولی امر تربیت خویش گردد یا برای این منظور باید چشم به مرجع دیگری فراتر از حد انسانی، یعنی منبع الهی، بدوزد؟ نکته حائز اهمیت در پاسخ به این نوع سؤالات دریافت این مطلب است که نگاه کانت به انسان یک نگاه انسان‌وارانه است نه دین‌منشانه. او انسان را یک موجود ارزشی و دینی به حساب نمی‌آورد و از این رو، جهت‌گیری تربیتی وی را نیز در قالب رویکردهای ارزشی تفسیر نمی‌کند. کانت معتقد است آدمی از حیث طبیعت موجودی اخلاقی نیست و اگر چنانچه توانایی نیل به سطح اخلاق را دارد صرفاً با تمسک به عقل و پرورش جوانب آن است. او در این باره می‌گوید: «آیا آدمی از لحاظ اخلاقی طبیعتاً خوبست یا بد؟ هیچکدام! چون آدمی طبیعتاً موجودی اخلاقی نیست. فقط وقتی عقلش مفاهیم تکلیف و قانون را پرورش داد، موجودی اخلاقی می‌شود.»^(۵۸) بنابراین تمسک به هرگونه عامل اخلاقی و ارزشی برای ترسیم چهره طبیعی و فطری انسان امری غیر قابل قبول قلمداد می‌گردد. از طرف دیگر، چنانکه سابقاً نیز مطرح شد، کانت یگانه محور هدایت و راهنمایی انسان را عقل می‌داند و هیچگونه سهمی برای مقوله‌ای غیر از عقل در تربیت و راهبری انسان قائل نیست. او دین را امری پسینی و صرفاً سوق‌دهنده و امیدوارکننده می‌داند و هرگز نقش راهنما و مدبّر را در امور جاری انسان برای آن نمی‌پسندد. بنابراین، طبیعی است که سررشته تربیت انسان به دست خود او سپرده شود و هیچگونه نقشی برای انبیاء و ادیان الهی در مسیر تربیت در نظر گرفته نشود. کانت در جای جای بیانات تربیتی خود به این امر که تعلیم و تربیت امری وانهاده به انسان است، اشاره می‌نماید. هرچند وی در باب اصول اخلاقی تجربه‌گرا^۱ یا آزمایش‌گرا^۲ نیست، اما اهمیت ویژه‌ای برای تجربه انسانی در خلال تعلیم و تربیت قائل است و می‌گوید: اگرچه پیامد تجربه اغلب برخلاف تصوری است که اکثر

1. empiricist

2. experimentalist

مردم آن را قبول دارند، اما هرگز نباید از تجربه در تعلیم و تربیت احتراز کرد.^(۵۹) او معتقد است: «تعلیم و تربیت احتیاج به آزمایش کردن دارد و صرفاً نباید به عقل رجوع شود».^(۶۰) از این رو، هنر تعلیم و تربیت نباید حالت مکانیکی داشته و بر تجارب غیر قابل نقد و غیر قابل سازماندهی استوار باشد، بلکه باید بر اصول مشخص و مبانی علمی تکیه نماید.^(۶۱) تعلیم و تربیت باید به صورت یک تحقیق درآید؛ در غیر این صورت هیچ امیدی بدان نتوان داشت.^(۶۲)

این بیانات تماماً نشاگر انحصار دخالت برای عقل انسان در تربیت خویش و پرهیز از هرگونه انتظار نسبت به امری غیر از آن است. بنابراین، انسانها خود باید متکفل تربیت فرزندانانشان شوند، اما هرگز نباید تربیت فرزندان مانند تربیت پدران باشد، بلکه گستره تربیت باید در طول نسلها تغییرات کیفی خود را کاملاً آشکار نماید. تلاش بی وقفه هر نسل برای کسب تجارب گذشته و تقویت آن از خلال کامیابی روزافزون در شکوفایی تعلیم و تربیت متناسب با خاستگاه زمانه، یگانه رمز پویایی تعلیم و تربیت در طول نسلهای پی در پی است. «تربیت فقط به آهستگی پیشرفت می‌کند و تصور واقعی روش تربیت تنها وقتی حاصل می‌شود که هر نسل ذخایر تجربی و علمی خود را به نسل بعد منتقل کند و هر نسل، قبل از انتقال این میراث به نسل بعد، به نوبه خود چیزی بر آن بیفزاید. وه که چنین تصویری مستلزم وجود چه فرهنگ وسیع و چه تجربه دامنه‌داری است.»^(۶۳) بنابراین، «تعلیم و تربیت هنری است که فقط با جمع شدن نتیجه تجارب چند نسل کامل تواند شد. هر نسل، برخوردار از دانش نسل قبل، هر روز بهتر از روز پیش می‌تواند تعلیم و تربیتی که استعدادهای طبیعی آدمی را در ابعاد بایسته آن و در ارتباط با هدفش توسعه می‌دهد، فراهم کند.»^(۶۴)

مسئله فرایندی که ریشه در تجارب بشری داشته باشد، مانند موارد مشابه، همواره از تحقیق محققان و بالمآل تخصص آنها سود

می‌جوید. نگاه کانت به پیشرفت هنر تعلیم و تربیت به عنوان یکی از مشکلتترین هنرهای بشری همچون دیگر مجالهای پیشرفت وی است. همانطور که انسان با تحقیق و تخصص می‌تواند بر طبیعت حاکم شود و روز به روز از دامنهٔ معضلات خود بکاهد، با دست زدن به تحقیقات توانایی لازم برای فائق آمدن بر این هنر مشکل یعنی تعلیم و تربیت را نیز پیدا خواهد کرد.

«اگر قرار باشد که اطفال بیش از پدر و مادر خود پیشرفت کنند، تعلیم و تربیت باید به صورت یک تحقیق درآید... ترتیب تربیت باید دگرگون و علمی شود.»^(۶۵) بنابراین، از نظر کانت «ادارهٔ مدارس باید کلاً به نظر روشن‌بین‌ترین متخصصان موکول شود. تنها از راه تلاشهای مردم بلندنظر و علاقه‌مند به مصالح عمومی، که قادر باشند وضع بهتر آینده امور را تصور کنند، پیشرفت تدریجی طبیعت آدمی به سوی هدفش امکان‌پذیر است.»^(۶۶)

۲. هدف تربیت

کانت در جای جای کتاب خود (تعلیم و تربیت) از هدف تربیت صحبت می‌کند. به نظر می‌رسد برای کسی که با شمه‌ای از نظام فلسفی کانت آشنا باشد و دیدگاه او را نسبت به انسان، دین و جهان بداند، فهم گسترهٔ اهداف تربیت مشکل نباشد. از این رو، به راحتی می‌توان حدس زد که کانت چه هدفی را از تربیت دنبال می‌کرده است.

ظاهراً از مجموع اشارات کانت به هدف تربیت می‌توان چنین برداشت کرد که رشد شخصیت و نیل به کمال انسانیت یگانه ملاک در جهت‌گیری هدفهای تربیتی است. او هرچند در جایی برای تربیت چهار مقصود و منظور را در نظر می‌گیرد و می‌گوید: «در اثر تربیت، آدمی باید اولاً مورد تأدیب قرار گیرد... ثانیاً، تربیت باید آدمیان را به زیور فرهنگ یعنی اطلاعات و تعلیمات بیاراید... ثالثاً، تربیت باید

شخص را به بصیرت مجهز کند... رابعاً، پرورش اخلاق باید جزء تربیت باشد.»^(۶۷) و هرچند در جایی دیگر هنگامی که در صدد بیان هدف کلی تربیت بر می آید، معتقد است هدف تربیت دو چیز است: پرورش کلی قوای ذهنی شامل پرورش مادی و اخلاقی و پرورش قوای ذهنی خاص شامل پرورش قوه شناخت، حواس، تصور، حافظه، قدرت توجه و هوش،^(۶۸) اما هدف غایی تربیت را نیل به مرحله انسانیت می داند.^(۶۹) گویی تفاوت بیان ناشی از تفاوت موجود بین اهداف غایی و دیگر اهداف است. کانت وقتی راجع به اهداف و مقاصد می گوید مستقیماً از تعلیم و تربیت ناشی می شوند، بحث می کند در صدد ارائه هدف غایی نیست و زمانی که در صدد ارائه هدف غایی بر می آید تمام مقاصد میان راهی را به نوعی در این هدف منعکس می نماید.

آنچه در این بحث مدنظر می باشد نوع نگاه کانت به هدف تربیت است. وی با توجه به اینکه تربیت را یک امر انسانی قلمداد می کند، هرگز هدف آن را فراتر از حدود انسانی قرار نمی دهد و از این رو، هیچگاه نیل به خاستگاهی دینی و ارزشی را به عنوان یک هدف محور تربیت نمی داند. برای کانت این امر که جهان دارای هدفی است و انسان نیز به سوی هدفی متعال در حرکت است مطرح نبوده است و او هرگز خدا را به عنوان هدف مدنظر قرار نمی دهد، چرا که هیچگاه اخلاق را مبتنی بر خدا قرار نمی داند، بلکه خدا و پذیرش وجود او را مبتنی بر اخلاق می داند. بنابراین وی نمی تواند خدا را به عنوان غایت و هدف اخلاق تلقی کند. اساساً کانت و رای وجود انسان و عقل عملی که متکفل واقعیت زایی است چیزی را قبول ندارد.

«مفهوم تلویحی انسان گرایی شدید کانت وقتی سراغ اخلاقیات می رود، از این هم بیشتر به چشم می آید. فکر و عمل انسان همه تقنینی است: قاعده و قانون برقرار می کند. تفکر نظری نظم و تربیت بر تجربه تحمیل می کند تا تجربه را به صورت جهانی فهم پذیر، جهان

واقعیت، جهان آنچنان که هست، در بیاورد. ما در تفکر عملی و اخلاقی مستقلانه قواعدی برای اعمال خود وضع می‌کنیم تا جهانی را که عقلمان می‌گویند باید باشد به وجود آوریم. دیدکانت از اخلاقیات، هرچند عقلی و عینی، کاملاً خودگردان نیز بود؛ این عقل ماست که اقتدار ذاتی اصول اخلاقی را باز می‌شناسد، و همچنین وظیفه ما را در پیروی از آنها به مثابه اندرزهایی که حق دارند رهنمون کردار ما باشند. سربلندی اخلاقی ما تماماً در این است که می‌توانیم و می‌باید خود قانونگذار خود باشیم.»^(۷۰) بیان فوق نشانگر اهمیت استعداد عقلی در انسان و انحصار آن در قضاوت و در نهایت، ملاک قرار گرفتن آن برای سنجش است. این دیدگاه جایی را برای جولان دادن دیگر معیارها، از جمله خدا به عنوان مقیاس و سنجش، باقی نمی‌گذارد. از این رو، در وادی تربیت هدف باید همان وجهه انسانی انسان باشد و نه امری دیگر. بنابراین می‌توان از دیدگاه کانت هدف تربیت را نیز مانند خود تربیت امری کاملاً انسانی قلمداد کرد.

۳. وظایف تعلیم و تربیت

وظایف تربیت از دیدگاه کانت در سه محور تربیت جسمانی (فیزیکی)، اخلاقی و عملی خلاصه می‌شود. هرچند هر یک از محورهای سه‌گانه حاوی موضوعات متنوع هستند، اما آنچه باید به عنوان مقصود تربیت، مدنظر مربی قرار گیرد انسان در سه بعد جسمانی، اخلاقی و عملی است. مقصود کانت از تربیت جسمانی صرفاً پرورش جسم و بدن نیست، بلکه این مفهوم از نظر او دارای گستره‌ای وسیعتر از بدن است و شامل امور فرهنگی یعنی پرورشی قوای ذهنی و حتی تعقل در سطح عالی نیز می‌شود.

دلیل این امر، همانطور که خود کانت بیان کرده است، تفکیک بین امور طبیعی و امور غیرطبیعی است، چرا که در امور طبیعی

حاکمیت علی کاملاً گسترش دارد اما در امور غیر طبیعی مانند اخلاق، آزادی نقش اساسی ایفا می‌کند. وی معتقد است: «باید پرورش مادی ذهن که فقط متوجه طبیعت است از تربیت اخلاقی که آزادی را مدنظر دارد، متمایز گردد.»^(۷۱) بنابراین از نظر کانت تربیت عقل نیز نوعی تربیت فیزیکی است، زیرا در این نوع تربیت نوعی پرورش استعدادهای طبیعی مطرح می‌شود.^(۷۲) تربیت جسم همان پرورش قوای جسمانی و کمک به رشد کودک است، اما پرورش عقلی در دو بخش آموزشی (فرهنگ) و پرورشی ذهنی مطرح می‌شود. در بخش فرهنگ باید مراقب رشد استعدادهای طبیعی کودک بود، اعم از اینکه او را آموزش دهیم یا زمینه‌ای برای خلاقیت و ابتکار وی آماده نماییم. بخش دوم، یعنی پرورش ذهن، در دو محور پرورش قوای ذهنی خاص و پرورش قوای عالیه ذهن خلاصه می‌شود. محور اول شامل پرورش قوه شناخت، حواس، تصوّر، حافظه، قدرت توجه و هوش و به طور کلی قوای سطح پایین فهم است، اما محور دوم صرفاً شامل پرورش قوای عالی ذهن یعنی پرورش فهم، تمیز و استدلال می‌شود.^(۷۳) روشهای بکار گرفته شده در پرورش فیزیکی بستگی به موضوع پرورش دارد؛ اگر پرورش جسمانی مطرح باشد از روش تربیتی منفی استفاده می‌شود و اگر پرورش قوای ذهنی مدنظر باشد از طریق عمل نسبت به آنچه مورد علاقه است، انجام می‌پذیرد و اگر پرورش عقلانی مقصد باشد بهترین روش روش سقراطی است.^(۷۴)

به طور کلی، کانت معتقد است تربیت فیزیکی بیشتر جنبه منفی دارد تا مثبت، به این معنا که این نوع تربیت متکی بر تمرین و نوعی نظم است. متربی از طریق نمونه و الگو تربیت نمی‌شود، بلکه از طریق پیروی از راهنماست که هدایت می‌شود. در واقع این راهنما و مربی است که برای امر تربیت طرح‌ریزی و فکر می‌کند نه خود او، برخلاف تربیت اخلاقی که متربی خود فکر می‌کند و هیچ نوع مقررات خاصی بر

او حکمفرما نیست (تنبیه - تأدیب و...) (۷۵)

وظیفه دوم تعلیم و تربیت عبارت است از تربیت اخلاقی. تربیت اخلاقی به پیروی از فلسفه اخلاق کانت باید بر اصول کلی مبتنی باشد و نه انضباط، اصولی که مستقلاً از ذهن آدمیان سرچشمه گرفته است. کانت معتقد است اولین قدم برای نیل به تربیت اخلاقی تشکیل یک شخصیت مستحکم در کودک است. از این رو، باید مقرراتی برای برنامه‌های وی در نظر گرفت و این مقررات را کاملاً محترم شمرد تا او بداند که نباید از اصول اخلاقی به هیچ وجه عدول نماید. در این میان می‌توان اصول اخلاقی حاکم بر مدرسه و سپس اصول اخلاقی حاکم بر کل جامعه بشری را به وی آموخت. (۷۶)

بخش سوم تربیت همان تربیت عملی است. این بخش شامل سه محور مهارت، بصیرت و اخلاق می‌شود. مهارت در برگیرنده آموختن یکسری تواناییها و تخصصهای عملی است. بصیرت هنر استفاده از مهارت است و اخلاق امری است که به شخصیت کودک مربوط می‌شود و با تربیت اخلاقی که متضمن پیروی از اصول کلی، تقویت روح اطاعت و فرمانبرداری در برابر قانون و قابلیت اجتماعی شدن است، متفاوت می‌باشد. تربیت عملی در بعد اخلاق به رشد استعدادها و تواناییهای اخلاقی منجر نمی‌شود بلکه به متن امور اخلاقی می‌پردازد. در این نوع تربیت تحمل و خودداری کودک پرورش می‌یابد.

اینکه کودک بتواند هدفهای خود را کنار بگذارد و به نوعی بردباری و عادت به تحمل و صبر نایل شود. اینکه کودک هم حسی داشته باشد و نوع دوست باشد. هدف غایی تربیت در تربیت اخلاق متجلی می‌شود یعنی شکل دادن به شخصیت. به این معنا که انسان عزم راسخ بر انجام کاری داشته باشد سپس در جهت تحقق آن اقدام قاطع نماید. (۷۷)

همانطور که مشاهده می‌شود نگاه کانت به تربیت در تمام

جوانب، نگاهی حاکی از سیطره دید انسانی و طبیعی به دور از هرگونه تصور متعالی و توجه الهی (دینی) است. او تربیت را مانند دیگر ساحت‌های بشری همچون حکومت، هنری قلمداد می‌کند که انسان باید از رهگذر تحقیق و تجربه‌اندوزی به پرورش جوانب مختلف وجودی خود بپردازد. بنابراین تربیت نه تنها در روشها بلکه در اهداف و برنامه‌های خود نیز محتاج به دین و توجه متعالی نیست. از این رو، در مجموعه مباحث کانت پیرامون تربیت هیچ نکته‌ای در باب دخالت دین در یکی از محورهای اساسی تربیت (روش - هدف - وظایف و...) به چشم نمی‌خورد.

کانت هنگامی که در صدد طرح عناوین تربیت و وظایف آن برمی‌آید پنج یا به عبارتی، شش وظیفه را برای تربیت برمی‌شمارد. او معتقد است، تربیت باید:

۱. انسان را بار آورد (تربیت فیزیکی)؛
۲. او را مؤدب و منضبط گرداند؛
۳. وی را پیروراند (تربیت فرهنگی)؛
۴. او را دوراندیش و حسابگر بار آورد. به او دید جهانی دهد و او را متمدن سازد؛
۵. وی را اخلاقی سازد (تربیت اخلاقی)؛
۶. او را نسبت به آنچه عقیده دارد راسخ و عامل قرار دهد (تربیت عملی)

قابل توجه اینکه کانت در فهرست وظایف تعلیم و تربیت نامی از تعلیم و تربیت دینی به میان نمی‌آورد. او دین را به عنوان یکی از وظایف تعلیم و تربیت در عرض تربیت جسم، اخلاق، عواطف، ذهن و... قرار نمی‌دهد.^(۷۸)

بنابراین تربیت دینی در نظر کانت جایگاهی کاملاً غیرمستقل دارد و نمی‌تواند به عنوان یک روش، وظیفه یا حتی هدف مستقل در

کنار دیگر ساحت‌های تربیت مطرح شود. بدین لحاظ، در مجموع می‌توان چنین استنباط کرد که تربیت دینی از نظر کانت هرگز دارای حد و مرز مستقل از دیگر مجال‌های تربیتی نیست، چراکه دین امری کاملاً انسانی است و هر آنچه در حیطه وجود انسان و استعداد‌های او مطرح شود، قالبی کاملاً انسانی به خود می‌گیرد. از این رو، تمام جوانب آن باید بدست خود انسان و با فکر و تخصص خود او مورد ارزیابی قرار گیرد نه عاملی خارج از وجود وی. به بیانی دیگر، تربیت دینی هرگز خود یک امر دینی به شمار نمی‌آید، بلکه این نوع تربیت نیز در قالب محورهای اساسی تربیت انسانی جایگزین می‌شود. تربیت دینی از این رهگذر به عرف و عقل انسان واگذار شده است و از عقل عملی یعنی اخلاق سرچشمه می‌گیرد.

□ پی‌نوشت‌ها

۱. قابل ذکر است که کانت خود راجع به انسان‌شناسی مکتوبی مستقل تألیف کرده است که عنوان آن عبارت است از انسان‌شناسی از دیدگاه علمی. این نوشتار به فارسی ترجمه نشده است.
۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: کانت، ایمانوئل، تعلیم و تربیت؛ مترجم: غلامحسین شکوهی
۳. همان

4. Morsy, Zaghoul, پپ آتا آتا آپ پت آپ پ آتا؛ p. 794

۵. پی‌نوشت ۲، ص ۲
۶. بدوی، عبدالرحمن، فلسفه‌الدین والتربیة عندکنت؛ ص ۱۲۱
۷. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پاپکین، ریچارد، کلیات فلسفه: فلسفه چیست؟! ترجمه جلال‌الدین مجتوبی
۸. کرم، یوسف؛ فلسفه کانت؛ مترجم: محمدمحمد رضایی، ص ۱۰۶
۹. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فروغی، محمدعلی؛ سیر حکمت در اروپا؛ با تصحیح امیرجلال‌الدین اعلم، ص ۳۵۵

۱۴۸

۱۰. نقیب‌زاده، میر عبدالحسین، فلسفه کانت؛ ص ۳۲۱
۱۱. گورنر، اشتفان؛ فلسفه کانت؛ مترجم: عزت‌الله فولادوند، ص ۲۹۸
۱۲. همان
۱۳. پی‌نوشت ۹، ص ۳۵۶
۱۴. پی‌نوشت ۱۱، ص ۲۹۸
۱۵. الهی، محمود رضا؛ کلیات فلسفه؛ ص ۱۷۰
۱۶. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه: از ولف تا کانت؛ مترجم اسماعیل سعادت، منوچهر بزرگمهر
۱۷. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پی‌نوشت ۲
۱۸. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پی‌نوشت ۱۱، ص ۲۷۴ و پی‌نوشت ۱۶، ص ۳۱۸
۱۹. کانت، ایمانوئل؛ بنیاد مابعدالطبیعه و اخلاق؛ مترجم: حمید عنایت، علی قیصری، ص ۱۰۶
۲۰. پی‌نوشت ۱۶، ص ۳۳۳
۲۱. پی‌نوشت ۱۰، ص ۳۰۱
۲۲. همان، ص ۳۵۳
۲۳. دورانت، ویل؛ تاریخ فلسفه؛ مترجم: عباس زریاب، ص ۲۵۰
۲۴. همان، ص ۳۴۱
۲۵. پی‌نوشت ۹، ص ۳۵۶
۲۶. همان، صص ۳۵۷-۳۵۸
۲۷. پی‌نوشت ۶، ص ۱۴
۲۸. همان‌طور که در تحلیل تربیت دینی از نظر کانت ذکر خواهد شد، توجه به محوریت عقل، نه شرع، در تربیت دینی تأثیر بسزایی ایفا می‌کند.
۲۹. پی‌نوشت ۲، ص ۷
۳۰. همان، ص ۱۰
۳۱. پی‌نوشت ۱۶، ص ۳۹۶
۳۲. همان، ص ۷

۳۳. همان

۳۴. «به دنیا در آی! ترا به هرگونه تمایل به خیر مجهز کردم. برتوست که آنها را نشوونمو دهی و بارور سازی؛ سعادت و شقاوت تنها به خودت مربوط است.» (همان)

۳۵. معرفت پیشینی یا قبلی (Apriori) معرفتی است که از هر نوع تجربه کاملاً مستقل باشد. معرفت پسینی یا بعدی (Posterior) برخلاف معرفت پیشینی، معرفتی است که فقط از راه تجربه حاصل می شود.

۳۶. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پی نوشت ۹، ص ۳۴۳ و پی نوشت ۱۱، ص ۲۶۱، قابل ذکر است که کانت با هرگونه استدلال نظری پیرامون وجود خدا مخالف است، زیرا برترین استدلالات در حوزه عقل نظری در سه قالب برهانی وجودشناختی، جهان شناختی و غایت شناختی ظهور پیدا می کند که وی هر سه نوع برهان را مردود و از حیث نظری، غیر قابل قبول تلقی می داند. از این رو، وی معتقد است برای اثبات وجود خدا باید طرحی دیگر در انداخت.

۳۷. پی نوشت ۱۱، ص ۳۲۰

۳۸. همان، ص ۳۲۰

۳۹. همان

۴۰. پی نوشت ۲۳، ص ۲۵۱

۴۱. پی نوشت ۱۵، ص ۱۶۸

۴۲. پی نوشت ۶، ص ۱۳

۴۳. همان، صص ۱۰-۱۱

۴۴. پی نوشت ۸، ص ۱۰۲

۴۵. پی نوشت ۱۶، ص ۳۴۹

۴۶. پی نوشت ۲، ص ۷۵

۴۷. پی نوشت ۱۵، ص ۱۶۹

۴۸. براون، کالین؛ فلسفه و ایمان مسیحی؛ مترجم: طاطه وس

میگائیلیان، صص ۹۷-۹۸

۴۹. پی نوشت ۶، ص ۱۴

۵۰. پی نوشت ۲، ص ۷۵

۵۱. همان

۵۲. پی نوشت ۱۶، ص ۳۴۹

۵۳. پی نوشت ۲۳، ص ۲۵۲

۵۴. پی نوشت ۶، ص ۱۴

۵۵. پی نوشت ۸، ص ۱۰۲

۵۶. قبول این نکته که دین در حوزه چگونگی زندگی وارد نمی شود،

بلکه صرفاً در قالب نوعی احساس امیدواری پدیدار می گردد، تأثیر

تعیین کننده‌ای در تعلیم و تربیت دینی به جامی گذارد.

۵۷. پی نوشت ۴۸، ص ۹۰

۵۸. پی نوشت ۲، ص ۷۳

خر رذخزر رذر ذخچه ذج خر رس رذخا حخر خه. 59. Frankena, william.

ر رخص جح س حأ. p. 83

۶۰. پی نوشت ۲، ص ۱۴

۶۱. پی نوشت ۵۹، ص ۸۲

۶۲. پی نوشت ۲، ص ۷۳

۶۳. همان، ص ۸

۶۴. همان، ص ۷

۶۵. همان، ص ۹

۶۶. همان، ص ۱۴

۶۷. همان، ص ۱۲ و پی نوشت ۶، ص ۱۲۶

۶۸. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: همان، ص ۵۲

۶۹. همان، ص ۲

۷۰. کیویت، دان؛ دریای ایمان؛ مترجم: حسن کامشاد، ص ۱۷۰

۷۱. پی نوشت ۲، ص ۴۵

۷۲. پی نوشت ۶، ص ۱۳۵

۷۳. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پی نوشت ۲

۷۴. برای آگاهی بیشتر ر.ک: همان

۷۵. پی‌نوشت ۵۹، ص ۱۱۳
۷۶. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پی‌نوشت ۲
۷۷. همان، ص ۶۶
۷۸. پی‌نوشت ۵۹، ص ۱۲۷

+

